نگاه

قانون درباره کودک بی‌سرپرست‌شده در جنگ چه می‌گوید؟

پریسانویدی‌فر
وکیل پایه یک دادگستری

جنگ، تنها خانه‌ها را ویران نمی‌کند؛ پیوندهای خانوادگی را هم از هم می‌گسلد و کودکانی را در وضعیتی قرار می‌دهد که نیازمند حمایت فوری، ساختارمند و چندلایه‌اند. در روزهای اخیر، گزارش‌های رسمی نشان می‌دهد که شماری از کودکان به دلیل فوت، جراحت یا بستری‌شدن والدین، در وضعیت بی‌سرپرستی یا فقدان مراقبت مؤثر قرار گرفته‌اند. این وضعیت، ضرورت بازخوانی دقیق چارچوب‌های حقوقی کشور را برجسته می‌کند؛ زیرا کودک در چنین شرایطی، نه‌تنها نیازمند مراقبت جسمی، بلکه نیازمند امنیت روانی، ثبات محیطی و حمایت حقوقی فوری است. در قانون اساسی ایران، کودک به‌عنوان بخشی از سرمایه انسانی جامعه مورد توجه قرار گرفته است. اصولی که بر کرامت انسانی، حمایت از خانواده، آموزش رایگان، رفاه و تأمین اجتماعی تأکید می‌کنند، نشان می‌دهند که حمایت از کودک یک تعهد بنیادین دولت است. این اصول، دولت را مکلف می‌کنند که شرایط رشد سالم، دسترسی به آموزش، امنیت و مراقبت از گروه‌های آسیب‌پذیر را فراهم کند؛ تعهداتی که در شرایط جنگ، اهمیت و فوریت بیشتری پیدا می‌کنند. به بیان دیگر، قانون اساسی نه‌تنها «حق بقا» و «حق رشد» کودک را به رسمیت می‌شناسد، بلکه دولت را موظف می‌کند که در بحران‌ها، این حقوق را با ابزارهای حمایتی ویژه تضمین کند. در قوانین مدنی، دادستان در جایگاه «ولیّ عام» قرار گرفته و مسئولیت دارد در صورت نبود سرپرست قانونی، برای کودک تصمیم‌گیری و از حقوق او صیانت کند. این نقش، در شرایط جنگ اهمیت ویژه‌ای دارد، زیرا کودکی که ناگهان از مراقبت والدین محروم می‌شود، در معرض شدیدترین آسیب‌های روانی و اجتماعی قرار دارد و نیازمند مداخله فوری است. فلسفه این جایگاه آن است که هیچ کودکی -حتی در لحظه بحران- نباید بدون پشتوانه قانونی رها شود. تفسیرهای حقوقی نیز تأکید می‌کنند که این مداخله باید بدون تأخیر و با هدف تأمین امنیت و ثبات کودک انجام شود. قانون حمایت از کودکان و نوجوانان، یکی از مهم‌ترین قوانین حمایتی کشور است. این قانون، کودکانی را که در معرض خطر قرار می‌گیرند، موضوع حمایت فوری می‌داند و جنگ را به طور طبیعی در زمره همین شرایط قرار می‌دهد. این قانون بر سه محور اصلی استوار است: مداخله فوری، انتقال به مکان امن، و ارائه خدمات روانی-اجتماعی. این سه محور، ستون‌های اصلی حمایت از کودک در شرایط بحران‌اند. این قانون بر این مبنا شکل گرفته که «خطر برای کودک» یک وضعیت استثنائی نیست، بلکه وضعیتی است که باید با سرعت، هماهنگی و تخصص به آن پاسخ داده شود. قانون حمایت از کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست نیز سازوکارهای تعیین سرپرستی را مشخص کرده است. این قانون بر این اصل استوار است که «هیچ کودکی نباید بدون مراقبت بماند» و برای تحقق این اصل، ابزارهای حقوقی لازم را فراهم کرده است: پذیرش فوری، تشکیل پرونده مددکاری، امکان تعیین سرپرست موقت و شرایط واگذاری دائم. اما در شرایط جنگ، سرعت بحران، جابه‌جایی‌های اضطراری و فشار روانی خانواده‌ها، اجرای دقیق این سازوکارها را پیچیده‌تر می‌کند. به‌همین‌دلیل در تفسیرهای حقوقی تأکید شده که واگذاری کودک به اقوام یا خانواده‌های میزبان باید پس از بررسی کامل شرایط آنان انجام شود تا از بروز آسیب‌های ثانویه جلوگیری شود. این بررسی، نه یک تشریفات اداری، بلکه بخشی از تضمین «مصلحت کودک» است.

در رویه قضائی نیز اصول حمایتی مورد توجه قرار گرفته است. در آرای صادره از مراجع عالی قضائی، «مصلحت کودک» به‌عنوان معیار اصلی تصمیم‌گیری معرفی شده و بر ضرورت تعیین سرپرست قانونی بدون تأخیر تأکید شده است. این اصول، در کنار قوانین حمایتی، چارچوبی الزام‌آور برای اقدام نهادهای مسئول فراهم می‌کنند و نشان می‌دهند که در هر تصمیم مرتبط با کودک، باید امنیت، ثبات و سلامت روانی او در اولویت قرار گیرد. این رویکرد، کودک را نه به‌عنوان «ضمیمه خانواده»، بلکه به‌عنوان «صاحب حق مستقل» می‌بیند. در کنار این مبانی حقوقی، ساختارهای حمایتی نیز نقش مهمی در مدیریت وضعیت کودکان بی‌سرپرست دارند. سازمان بهزیستی، به‌عنوان نهاد تخصصی حمایت از کودکان، مسئولیت پذیرش، ارزیابی، مراقبت و پیگیری وضعیت این کودکان را برعهده دارد. انتقال برخی مراکز به مناطق امن، تشکیل پرونده‌های مددکاری، استفاده از طرح‌های سرپرستی موقت و همکاری با مراجع قضائی، بخشی از سازوکارهای قانونی و اجرائی است که در چنین شرایطی فعال می‌شود. این اقدامات، در چارچوب قوانین موجود، با هدف تأمین امنیت و ثبات روانی کودکان انجام می‌شود و نشان می‌دهد که نظام حمایتی کشور، ظرفیت‌های قانونی لازم برای واکنش به بحران را در اختیار دارد. در سطح کلان‌تر، سیاست‌های کلی کشور نیز بر نقش کودک به‌عنوان سرمایه انسانی آینده تأکید دارند و بر ضرورت حمایت در سطح کلان‌تر، سیاست‌های کلی کشور نیز بر نقش کودک به‌عنوان سرمایه انسانی آینده تأکید دارند و بر ضرورت حمایت از خانواده، تقویت نظام رفاه اجتماعی و فراهم‌کردن زمینه‌های رشد و امنیت کودکان اشاره می‌کنند. این سیاست‌ها، جهت‌گیری کلان نظام را در حوزه حمایت از کودک مشخص می‌سازند و مبنای برنامه‌ریزی نهادهای اجرائی و قضائی قرار می‌گیرند. در این اسناد، کودک نه‌تنها موضوع حمایت، بلکه محور توسعه اجتماعی معرفی شده است. از منظر مطالعات اجتماعی و توسعه‌ای، حمایت از کودکان در شرایط بحران، نه‌تنها یک ضرورت انسانی، بلکه یک ضرورت اجتماعی و اقتصادی است؛ زیرا کیفیت حمایت امروز، بر وضعیت فردای جامعه اثر مستقیم دارد. کودکانی که امروز بر اثر جنگ بی‌سرپرست می‌شوند، فردا بخشی از نیروی کار، سرمایه انسانی و ساختار اجتماعی کشور خواهند بود؛ بنابراین توجه به آنان، سرمایه‌گذاری بر امنیت و سلامت اجتماعی کشور است.

۳ راهکار کلیدی برای تقویت حمایت از کودکان بی‌سرپرست در جنگ

۱. ایجاد سامانه ملی ثبت و پیگیری وضعیت کودکان بی‌سرپرست: نبود یک سامانه واحد، خطر گم‌شدن اطلاعات، تکرار پرونده‌ها یا واگذاری‌های بدون نظارت را افزایش می‌دهد. سامانه ملی، امکان ثبت فوری اطلاعات کودک، اتصال نهادهای قضائی و حمایتی، و پیگیری مستمر وضعیت را فراهم می‌کند. این سامانه، ابزار تحقق اصول «مصلحت کودک»، «حمایت فوری» و «نظارت مستمر» است.

۲. توسعه مراکز شبه‌خانواده در مناطق امن: مراکز بزرگ و جمعی برای کودکانی که به‌تازگی دچار فقدان و ترس شده‌اند، مناسب نیستند. مراکز شبه‌خانواده -با ساختار کوچک، مراقبان ثابت و محیط آرام- بهترین جایگزین برای نگهداری اضطراری‌اند و با اصول کرامت انسانی، رفاه کودک و حمایت از خانواده همخوانی دارند.

۳. آموزش تخصصی نیروهای بهزیستی و قضائی: تصمیم‌گیری درباره کودک، حساس‌ترین تصمیم حقوقی است. آموزش تخصصی در حوزه روان‌شناسی بحران، ارزیابی صلاحیت خانواده‌ها، اصول حقوق کودک و مدیریت شرایط اضطراری، کیفیت تصمیم‌ها را بالا می‌برد و اجرای قوانین حمایتی را مؤثرتر می‌کند.

جمع‌بندی

قوانین ایران ظرفیت‌های لازم برای حمایت از کودکان بی‌سرپرست‌شده در جنگ را فراهم کرده‌اند. آنچه اهمیت دارد، اجرای دقیق، هماهنگ و مبتنی بر پروتکل‌های اضطراری این قوانین است. سامانه ملی، مراکز شبه‌خانواده و آموزش تخصصی نیروها، سه ستون اصلی تقویت این حمایت‌اند. کودکانی که امروز بر اثر جنگ بی‌سرپرست می‌شوند، فردا بخشی از آینده این کشور خواهند بود. توجه به آنان، توجه به آینده ایران است.

گزارش «شرق» از بررسی سلامت روان روزنامه‌نگاران بحران در ایران:

ترومای خاموش در اتاق‌های خبر

روزنامه‌نگاران در کنار ناامنی شغلی و فشار معیشتی، از فرسودگی روانی و آسیب‌هایی می‌گویند که سال‌ها در سکوت نادیده گرفته شده است

زهرا جعفرزاده: «عباس کوثری عکاس، بعد از اینکه از زلزله بم در دی‌ماه سال ۸۲ به تحریریه بازگشت، آن‌قدر تصویر جسد دیده بود، آن‌قدر از پیکرهای بی‌جان پیچیده در کفن عکاسی کرده بود که تا یک هفته با هیچ‌کس حرف نمی‌زد. همین اتفاق برای عکاس و روزنامه‌نگار دیگری که از حادثه معدن زغال‌سنگ زمستان یورت آزادشهر بازگشته بود، افتاد. کوثری یک بار دیگر هم که از حادثه مرگ‌بار اتوبوس زاهدان عکاسی کرده و جنازه‌های گرفتارشده در قیر را دیده بود، وقتی برگشت، در تحریریه گفت اگر این لنز دوربین نبود، ما هم مثل خیلی از مردم دوام نمی‌آوردیم»؛ بخشی از صحبت‌های بنفشه سام‌گیس که روزنامه‌نگار اجتماعی است.

جنازه‌های بیرون‌کشیده از زیر آوارها، جسدهای تکه‌تکه‌شده در محل سقوط هواپیمای اوکراینی، شیون مادران مقابل پزشکی قانونی کهریزک برای تشخیص هویت عزیزان ازدست‌رفته‌شان، زنان و مردان و کودکانی که بعد از موشک‌باران زخم در سر و صورتشان باز شده و خون جاری است، تصادفی که سبب سوختن تمام سرنشینان شده و از مسافران فقط اعضای سوخته و سیاهی باقی مانده، تصویر سوگواری مادران برای ازدست‌دادن فرزند، زندگی‌های ازدست‌رفته زیر بمباران، خانواده‌های داغدار منتظر در بخش عروجیان بهشت زهرا در زمستان سال قبل، قبرهای خالی و پیکرهای زخمی و تکه‌شده دانش‌آموزان مینابی، مزارهای جمعی جان‌باختگان زلزله روستاهای سرپل‌ذهاب و... اینها فقط بخشی از تصاویری است که روزنامه‌نگاران -از عکاس و خبرنگار گرفته تا دبیران سرویس‌ها و مدیران مسئول- در سال‌ها و ماه‌های گذشته با آن روبه‌رو شده‌اند و همچنان در معرضش هستند؛ آن هم در کشوری که هر روز صبح چشم‌ها برای خواندن خبری ناگوار باز می‌شود. راویان رنج‌ها هر روز از جایی و از شخصی متهم می‌شوند به رانت‌خواری، به داشتن سیم‌کارت سفید و اتصال به فلان نهاد و سیستم و آنها (به استثنای عده‌ای) خبرنگاران میدان هستند. در سال‌های اخیر، وضعیت‌شان به مراتب بدتر هم شده؛ حقوق‌های پایین، معیشت متزلزل، ناامنی شغلی، تعطیلی و توقیف روزنامه‌ها، تغییر وضعیت از خبرنگاران ثابت به خبرنگاران حق‌التحریر آن‌هم با عددهای پایین را باید به تمام معضلات اضافه کرد و حالا در چنین وضعیتی، مسئله «ترومای روزنامه‌نگاران» در قالب نشستی مورد بررسی قرار می‌گیرد؛ نشستی که در یکی از سالن‌های دفتر توسعه آموزش رسانه برگزار شد و میهمانانی از میان روزنامه‌نگاران، استادان دانشگاه و روان‌پزشکان داشت.

تأثیر بی‌پایان خبرهای ناگوار

بنفشه سام‌گیس، روزنامه‌نگاری با سابقه بیش از ۳۰ سال کار در تحریریه‌های مختلف، می‌گوید در کارنامه حرفه‌ای‌اش ۱۱ توقیف روزنامه ثبت شده. او خاطراتی از تأثیرات روانی کار بر روی روزنامه‌نگاران و عکاسان را روایت کرد و گفت: «اگر ما هم غرق در کار نشویم و حداقل هفت، هشت ساعت در روز فراموش نکنیم مثل خیلی‌ها زندگی عادی داریم، شاید از آنچه دیده‌ایم و روایت کرده‌ایم دوام نمی‌آوردیم». اشاره به خبرنگاران جنایی است که در دادگاه‌ها و مراکز پلیس حاضر می‌شوند یا آنهایی که خبرهای بیکاری، فقر و نداری مردم را روایت می‌کنند، یا گروهی که خبرهای مرگ و خودکشی را می‌نویسند. همان‌ها که تمام این خبرها و در میدان حادثه بودنشان، یک جایی در زندگی‌شان تأثیر گذاشته و می‌گذارد: «و می‌شود فؤاد شمس یا شیده لالمی که تصمیم می‌گیرند دیگر نباشند». سام‌گیس اینها را اضافه کرد و گفت در برخی موارد، این تأثیرات روانی در فروپاشی کانون خانواده یا دست از کار کشیدن و انتخاب انزوا، خودش را نشان می‌دهد.

خطر ترومای ماندگار برای روزنامه‌نگاران

حرف‌ها به مسئله تروما و پی‌تی‌اس‌دی (اختلال استرس پس از سانحه) کشیده می‌شود و این‌بار نوبت به امیرحسین جلالی می‌رسد تا درباره این ماجرا توضیح دهد؛ روان‌پزشکی که ارتباط نزدیکی با رسانه‌ها دارد. او معتقد است استفاده زیادی از واژه «تروما» می‌شود و از آن تحت عنوان بیش‌خوانی این واژه یاد می‌کند و این‌طور ادامه داد: «ما نمی‌توانیم برای هر خاطره بد و فشار روانی از واژه تروما استفاده کنیم، چراکه از نظر علمی و بالینی معنای دقیق‌تری دارد. حادثه‌ای که تروما ایجاد می‌کند باید مختصاتی داشته باشد؛ یعنی تهدیدی مستقیم در مواجهه فرد باشد. این تهدید می‌تواند علیه امنیت روانی، جسمی و... باشد. معمولا افراد در برابر چنین وضعیتی، احساس واماندگی و درماندگی می‌کنند. نکته اینجاست که تروما هیچ‌وقت تبدیل به خاطره‌ای در گذشته نمی‌شود. مثل کسانی که مورد تجاوز قرار گرفته‌اند و بعد از آن اتفاق جهان را یا مردان را ناامن و تهدید می‌بینند. در حالی که یاد گرفته‌ایم که در جهان اگر شر باشد، خیر هم هست و اتفاقی که تبدیل به تروما می‌شود، آن توهم وجود خیر را از بین می‌برد. تروما فقط یک اتفاق بد نیست، بلکه حالتی است که ظرفیت روانی ما را از معنادادن به آن از بین می‌برد. در تروما یک نوع نبود فاعلیت وجود دارد. کسی که تروماتایز شده، قربانی است، بنابراین اینکه ما هر حادثه و ناکامی بد سیاسی و اجتماعی را تروما بنامیم در واقع حکم می‌کنیم ما یک جمعیت قربانی هستیم. در حالی که ما جمعیتی سوگوار، رنج‌دیده و شدیدا ناامیدیم اما تروماتایز نیستیم، چون اگر بودیم، نمی‌توانستیم حتی از خانه خارج شویم». او ادامه حرف‌هایش را گرفت و به سلامت روان روزنامه‌نگاران اشاره کرد: «ما درباره کسانی صحبت می‌کنیم که مسئولیت دیدن، شنیدن و روایت‌کردن را به عهده دارند، در بسیاری از بحران‌ها زودتر از نهادهای دیگر می‌رسند و خیلی از آنها را کنار امدادگران و خانواده‌های سوگوار می‌توان دید در حالی که یک دوربین یا ریکوردر در دست دارند و باید در مقابل صحنه‌ای بایستند که روان آدمیزاد برای مکرر دیدن و مکرر مواجه‌شدن با آن، طراحی نشده است. سرعت و دقت داشتن و در کنارش توجه به امنیت، بار روانی بسیار زیادی می‌طلبد و اگر بعد از این روایتگری، آسیب‌های وارده، درک، فهم و ترمیم نشود، تبدیل به ترومای ماندگار می‌شود». آن‌طور که جلالی تأکید کرد، خبرنگار فاجعه یا بحران، با مرگ و ویرانی، سوگ، ترس و خشم گسترده و بی‌معنایی مواجه است و باید مراقبت امنیت روانی خود باشد و در ادامه، مسئله ترومای جنگ را پیش کشید: «ما فقط از مرگ نمی‌ترسیم، از بی‌نظمی بنیادین جهان می‌ترسیم. خیابان برای ما محل زندگی است اما در جنگ تبدیل به محلی ناامن و عرصه خطر می‌شود. به همین صورت اخبار و شایعات و تصاویر به میدان جنگ روانی بدل می‌شوند. وقتی جنگ می‌شود، مردم به سمت شهرهای شمالی می‌روند اما خبرنگاران در شهر می‌مانند و دقیقا وارد جایی می‌شوند که بقیه از آن فرار کرده‌اند. بعد هم اگر تصویری تهیه شود، این عکس‌ها مکرر دیده می‌شود. ترومای نیابتی کمتر از ترومای سر صحنه رفتن نیست. حتی باید به این نکته اشاره کرد که تجربه رنج در ایران تحمل‌پذیرتر از تجربه رنج برای افرادی است که از کشور دورند». خبرنگار در موقعیت دوگانه‌ای قرار دارد؛ یکی ثبت و مشاهده‌گری است و دیگری وجود او به عنوان انسان. جلالی گفت عکاس و روزنامه‌نگاری که به معدن رفته‌اند، به عنوان شاهد، روایت‌ها را ثبت می‌کنند اما آنها انسان هم هستند. باید برای آنهایی که در این وضعیت قرار می‌گیرند طرح بازگشت در نظر گرفته شود، مثلا ۲۴ ساعت به آنها مرخصی داده شود: «ما از طرف انجمن روان‌پزشکان، بعد از هجدهم و نوزدهم دی‌ماه این پیشنهاد را دادیم که به کارکنان بیمارستان‌ها، ۲۴ ساعت مرخصی داده شود تا بتوانند به خانه بروند و استراحت کنند». او یکی دیگر از روش‌های مراقبتی را غربالگری‌های ساده در همان محل کار دانست.

مثلا خبرنگاران در محیط کار که بیش از افراد دیگر متوجه حالت‌های رفتاری همکارانشان می‌شوند، می‌توانند حالشان را جویا شوند و به آنها بگویند که اگر مایل به گفت‌وگو است، آنها در دسترس هستند. از سوی دیگر، خود افراد باید از خودشان چند سؤال بپرسند؛ مثلا اینکه در هفته اخیر خوابم چطور بوده است؟ آیا در ذهنم به‌طور مرتب تصاویر دلخراش تداعی می‌شود؟ آیا تحریک‌پذیر شده‌ام؟ در مقابل هم همکاران اگر شنیدند کسی زیاد این جمله را تکرار کرد که دیگر هیچ حسی ندارم، یا احساس گناه و ناامیدی دارم، یا اینکه آن فرد خیلی بیشتر از قبل کار می‌کند یا به شکل اعتیادگونه‌ای خودش را درگیر کار کرده است، باید این نشانه‌ها را جدی بگیرند.

بحران مخاطب و روان آسیب‌دیده رسانه

هادی خانیکی، یکی دیگر از سخنران‌های این نشست است. خانیکی که عضو هیئت‌علمی دانشکده علوم ارتباطات دانشگاه علامه و استاد دانشگاه است، از بخش دیگری وارد موضوع سلامت روان روزنامه‌نگاران شد. او گفت: «اگر از نگاه خودم به این موضوع بپردازم، باید بگویم روزنامه‌نگاران کنشگرانی هستند که از یک سو در خط مقدم بحران قرار دارند و در کنار آتش‌نشانان و مددکاران جزء گروه‌های اولی هستند که وارد میدان می‌شوند و از سوی دیگر هشت‌شان گرو نه‌شان است و خودشان در تنگنای بقا قرار گرفته‌اند. ترومای آنها صرفا به دلیل قرارگرفتن در خط مقدم نیست، بلکه صدای خاموش اخراج و قطع‌شدن اینترنت و کوچک‌شدن سفره زندگی‌شان هم نقش دارد. آنها بیشتر از طبقه متوسط جامعه هستند و شاهدیم که طبقه متوسط به سمت طبقات پایین‌تر در حال سقوط است. حالا سؤال اینجاست که چه کسی باید به وضعیت آنها رسیدگی کند؟». تصور او از خبرنگار بحران، خبرنگارانی با جلیقه نجات و کوله‌های مجهز است؛ یعنی آن‌طور که در کشورهای دیگر دیده می‌شود. اما در ایران خبرنگاران فاقد این تجهیزات هستند: «نکته بعدی اینکه سدهای زیادی در مقابل خبرنگاران قرار دارد؛ آنها با انواع محدودیت‌های امنیتی، اجتماعی و... مواجه‌اند. وقتی هم به مرحله انتشار مطلب‌شان می‌رسد، با مسئله مخاطب مواجه می‌شوند؛ اینکه مخاطب چطور باید محتوا را دریافت کند. در میان همه اینها خودش هم نمی‌داند در نهایت شغلش چه می‌شود؟ قراردادها به‌طور مرتب لغو می‌شود. اینکه بیمه‌اش می‌کنند یا نه، اینکه باید به‌طور مرتب از این رسانه به رسانه دیگر کوچ و مهاجرت کند و به‌نوعی با یک ترومای مزمن درگیر باشد. قرارگرفتن در وضعیت طولانی ترس، فشار، بی‌ثباتی و ناامیدی، او را فرسوده می‌کند. او فقط راوی روایت‌های هیجان‌انگیز نیست، پشت جبهه درگیر نبرد سنگین دیگری است برای بقای شغلی و معیشت و حفظ مرجعیت رسانه‌ای. همین حالا می‌بینیم که اینترنت طبقاتی و پرو هم در اختیار تمام روزنامه‌نگاران نیست؛ کسی که با اینترنت بسته و محدود می‌خواهد روزنامه‌نگاری کند، مثل کسی است که دست و پایش را بسته‌اند و می‌گویند شنا کند».

نکته بعدی مورد توجه خانیکی، بحران مخاطب است: «برای خبرنگار دیده‌شدن مطلبش اهمیت دارد، اما گزارش‌ها در روزنامه‌هایی منتشر می‌شود که تیراژشان پایین است و در شبکه‌های اجتماعی به سختی دیده می‌شوند. وقتی کسی دست‌رنج خودش را در جامعه نبیند، با انباشت اندوه مواجه می‌شود و در نهایت برایش تبدیل به تروما می‌شود. ما با بحران مخاطب و حس بی‌معنایی مواجه هستیم. الان نمی‌دانم که گزارش‌ها را غیر از خود خبرنگار، چه کس دیگری می‌خواند؟ موضوعی که الان ما با آن مواجه هستیم، این است که بخش میانی جامعه که براساس پیمایش‌ها ۵۰ درصد را تشکیل می‌دهند، بی‌رسانه‌اند. هیچ‌کس صدایشان را نمی‌شنود. آنها نه اهل این هستند که در رسانه‌های خارجی مشارکت کنند و نه رسانه داخلی به آنها توجه می‌کند. این مسئله بخش میانه جامعه و بی‌رسانه‌بودنشان به این بحران مخاطب دامن زده است. از آن طرف هم تحولات اجتماعی خطر قطبی‌شدن را تشدید کرده است. در جامعه قطبی‌شده، زبان‌ها تندتر است و گوش‌ها بسته‌تر. این وضعیت در تحریریه‌ها هم دیده می‌شود». به گفته این استاد دانشگاه، طبیعتا با شیوه‌های فعلی نمی‌توان مسئله روزنامه‌نگاران را حل کرد؛ نگاه تازه‌ای لازم است و باید کنشگران جدیدی وارد میدان شوند، باید از روزنامه‌نگاران حمایت‌های بیمه‌ای شود و برایشان صندوق‌های بیکاری و حمایتی راه‌اندازی شود: «به اعتقاد من، روزنامه‌نگاران راویان دردهای جامعه هستند و امروز نیاز به مرهمی برای زخم‌هایشان دارند».

توقیف و تعطیلی؛ تهدید همیشگی

در ادامه این نشست از بنفشه سام‌گیس، روزنامه‌نگار، پرسیده شد چه انتظاراتی از نهادهای حمایتی دارد؟ او با اشاره به صحبت‌هایی که از سوی سخنران‌های دیگر درباره آسیب‌های روانی و مشکلات شغلی روزنامه‌نگاران مطرح شد، این‌گونه پاسخ داد: «ما روزنامه‌نگاران در لحظه به آسیب‌هایی که به آن اشاره شد، فکر نمی‌کنیم. شاید بعدش این اتفاق بیفتد. اساسا خیلی اهل حساب‌وکتاب‌کردن نیستیم. روزنامه‌نگاران مدام با تعدیل و اخراج مواجه هستند، ما همکاران زیادی داریم که با شرایط سخت و درآمدهای پایین حق‌التحریر شده‌اند؛ چون نوشتن برایشان بازسازی روانی دارد. در این زمینه البته من تقصیر را گردن مدیران مسئول و صاحبان امتیاز روزنامه‌ها نمی‌اندازم؛ چون آنها هم قربانی این شرایط هستند. ما مدام با تهدید توقیف مواجه‌ایم و همیشه منتظریم پس از یک اتفاق، روزنامه بسته شود. به هر حال مدیران در شرایط سخت، بین بقای رسانه و حفظ شغل برای تعداد محدودی و کنارگذاشتن چند نفر، یکی را انتخاب می‌کنند. آنها چرا تعدیل می‌کنند؟ چون منابع مالی ندارند. ما برای دو گزارشی که منتشر کرده بودیم، به مدت دو ماه از آگهی‌های دولتی محروم شدیم. از این‌دست اتفاقات کم نمی‌افتد». او معتقد است مسئولان دولتی مسئول وضعیت موجود هستند: «مخاطب تعدیل نیرو در روزنامه‌ها، مسئولان دولتی هستند. آنها که این‌قدر ادعای دموکراسی دارند، چرا در عمل کاری نمی‌کنند؟ در نهایت هم کاری کرده‌اند که مردم سرشان در گوشی‌ها باشد و دیگر کسی روزنامه نخواند».

روزنامه‌نگاری با وجود تنگناها

جلالی در ادامه صحبت‌های سام‌گیس به چند نکته دیگر اشاره کرد و گفت: تصویری که خارج از ایران منعکس می‌شود، این است که روزنامه‌نگاری در ایران مرده است؛ در حالی که خبرنگاران با وجود تنگناها، با بالاترین سطح کنجکاوی حرفه‌ای مشغول فعالیت هستند. در این نشست یکی از روزنامه‌نگاران حاضر، از او درباره آمار خودکشی روزنامه‌نگاران پرسید که جلالی با تأکید بر اینکه آماری در این زمینه وجود ندارد، اما می‌توان گفت سلامت روان در روزنامه‌نگاری ایران مورد غفلت قرار گرفته است، به سندی اشاره کرد که در همین زمینه قرار است فعالیت کند: «ما سندی داریم به اسم سند پیشگیری فرهنگی-اجتماعی خودکشی. در این سند، تکالیف دستگاه‌ها در مداخله عوامل فرهنگی-اجتماعی خودکشی مشخص شده است. یک‌سری عوامل وجود دارد که باعث افزایش خودکشی شده، ازجمله در منطقه ما، مدیریت درست اخبار خودکشی است که نیاز به متخصص دارد. در دنیا ما رشته‌ای به نام خبرنگار فاجعه داریم که با همین عنوان در دانشگاه تدریس می‌شود. یکی از تکالیفی که در این سند پیشنهاد شده، این است که وزارت علوم و دانشکده‌های ارتباطات به‌صورت پودمانی این رشته را در دستور کار خود قرار دهند. البته این یک وجه ماجراست. یک وجه دیگر، گروه‌های آسیب‌پذیرند که خبرنگاران یکی از آنها هستند. اینها یک‌سری کارهای جدید است که قرار است آماده شود».

وقتی جنگ می‌شود، مردم به سمت شهرهای شمالی می‌روند اما خبرنگاران در شهر می‌مانند و دقیقا وارد جایی می‌شوند که بقیه از آن فرار کرده‌اند. بعد هم اگر تصویری تهیه شود، این عکس‌ها مکرر دیده می‌شود. ترومای نیابتی کمتر از ترومای سر صحنه رفتن نیست

سلامت

کاهش آمار ازدواج

ایسنا: معاون بهداشت وزارت بهداشت با اشاره به جمعیت ۸۶میلیون‌و ۵۶۴ هزار نفری ایران در سال گذشته، گفت: «سهم مردان از کل جمعیت کشور ۴۳میلیون‌و ۶۵۸ هزار نفر است و زنان نیز ۴۲میلیون‌و ۹۰۶ هزار نفر هستند». علیرضا رئیسی در نشست خبری هفته جوانی ادامه داد: «آمار و ارقام نشان می‌دهد که ۲۲۰ مرکز بهداشتی در جنگ اخیر آسیب دیدند. پنج نفر از همکاران ما به فیض شهادت نائل آمدند که یک مادر باردار در میان شهدا حضور داشت». او درباره چالش‌های جوانی جمعیت گفت: «نکته مهم و اساسی این است که به‌صراحت باید گفت که در مسئله جمعیت به‌راحتی پیروز نمی‌شویم. اگر موضوع جوانی جمعیت از جنگ مهم‌تر نباشد، از جنگ کم‌اهمیت‌تر نیست». رئیسی درباره نرخ باروری کشور ادامه داد: «نرخ باروری در دهه ۶۰ حدود ۶.۵ بود که به ۱.۶ در سال ۱۴۰۲ رسید و این میزان، ۱.۳۵ در سال گذشته بود. نرخ کنونی با نرخ جایگزنی که ۲.۱ تا ۲.۵ است، بسیار فاصله دارد». معاون وزیر بهداشت درباره تعداد مرگ‌ومیر و ولادت در دو سال گذشته، گفت: «براساس آمار و ارقام، ۹۷۹هزارو ۹۲۹ تولد در سال ۱۴۰۳ ثبت شده و تعداد مرگ‌ومیر نیز ۴۵۸هزارو ۸۷۳ نفر بود. همچنین ۸۹۲هزارو ۲۶۸ تولد در سال گذشته ثبت شده و میزان مرگ نیز ۴۵۱هزارو ۶۸۲ مورد است». رئیسی با بیان اینکه آمار ازدواج کاهش یافته، تأکید کرد: «تعداد ازدواج از ۴۷۰هزارو ۳۷۲ مورد در سال ۱۴۰۳ به ۴۳۱هزارو ۶۶۴ مورد در سال گذشته رسید. همچنین آمار و ارقام نشان می‌دهد که تعداد طلاق نیز ۱۸۰هزارو ۷۲۱ مورد است». معاون وزیر بهداشت با بیان اینکه آمار مناسبی در زمینه سزارین نداریم، افزود: «سهم سزارین از زایمان در سال گذشته حدود ۶۰ درصد است که ۳۸.۵ درصد از مجموع سزارین‌ها، «سزارین نخست» است». رئیسی درباره میزان سقط در کشور هم گفت: «۶۷هزارو ۴۰۵ مورد سقط در کشور ثبت شده که ۷۷ درصد آن سقط خودبه‌خودی، ۱۴ درصد سقط قانونی، سه درصد سقط عمدی و پنج درصد بارداری خارج از رحم است». او درباره میزان جمعیت مولد کشور توضیح داد: «جمعیت مولد کشور به افراد ۱۵ تا ۶۴ سال گفته می‌شود. آمار و ارقام نشان می‌دهد که ۶۹ درصد جمعیت کشور در سن مولد قرار دارند. همچنین ۲۲ درصد جمعیت کشور افراد کمتر از ۱۵ سال و هشت درصد جمعیت را نیز افراد بالای ۶۵ سال تشکیل می‌دهند. همچنین تعداد زنانی که از منظر فیزیولوژیکی در سن باروری قرار دارند، ۱۵ تا ۴۵ساله‌ها هستند که جمعیت‌شان ۲۰ میلیون نفر است». رئیسی درباره افزایش جمعیت سالمند در سال‌های آینده گفت: «سهم سالمندان بالای ۶۵ سال از جمعیت کشور ۷.۸ درصد است، اما پیش‌بینی‌ها نشان می‌دهد که سهم آنها به ۲۱ تا ۳۱ درصد تا سال ۱۴۵۰ می‌رسد. وظیفه ما تنها زنده نگه‌داشتن سالمندان نیست، بلکه باید با برنامه‌ریزی دقیق، «سالمندی فعال و سالم» را در دستور کار قرار دهیم». معاون وزیر بهداشت با بیان اینکه ۱۵ هزار بارداری با روش مصنوعی در سال گذشته انجام شده، افزود: «آمار و ارقام درباره چندقلویی نشان می‌دهد که بیش از ۱۸ هزار دوقلو، یک مورد پنج‌قلو، ۲۹ مورد چهارقلو و ۷۰۹ مورد سه‌قلو داشته‌ایم». معاون بهداشت وزارت بهداشت با بیان اینکه تراکم جمعیتی یکی از چالش‌های کشور است، توضیح داد: «۵۰ درصد جمعیت کشور در کلان‌شهرهای تهران، اصفهان، مشهد، شیراز و تبریز حضور دارند؛ این در حالی است که ۲۰ درصد از مساحت کل کشور را به خود اختصاص داده‌اند. این تمرکزگرایی علاوه بر مخاطرات سلامت، بحران‌های جدی در حوزه‌های مسکن، اشتغال و اقتصاد ایجاد کرده که مانعی بزرگ برای ازدواج جوانان است». او درباره ساختار جمعیتی کشور گفت: «۷۶ درصد جمعیت کشور در مناطق شهری حضور دارند؛ درحالی‌که بیش از ۶۰ درصد جمعیت کشور در دهه ۶۰ در مناطق روستایی ساکن بودند. آمار و ارقام نشان می‌دهد که میانگین جهانی جمعیت شهری حدود ۵۷ درصد است. دو استان تهران و قم بیشترین میزان شهرنشینی را دارند و دو استان گلستان و سیستان‌وبلوچستان نیز کمترین میزان شهرنشین را از آنِ خود کرده‌اند».